



ترجمہ تاریخ ممبئی (عربی)

تالیف

عبدالکریم بن محمد صادق اہری

(زندہ در سال ۱۲۶۲ھ ق)

تصحیح و تحقیق

حسین دوستی

هو الله الرحمن الرحيم

سرشناسه	: عتبی، محمد بن عبد الجبار، -۴۲۷ق.
عنوان قراردادی	: تاریخ یمینی، فارسی
عنوان و نام پدیدآور	: ترجمه تاریخ یمینی (عتبی) / [محمد بن عبد الجبار عتبی]؛ تالیف [صحیح: ترجمه] عبد الکریم بن محمد صادق اهری؛ تصحیح و تحقیق حسین دوستی.
مشخصات نشر	: تهران: انتشارات تمثال، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	: ۳۳۹ ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
فروست	: نشر تمثال؛ شماره انتشار ۱۹.
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۹۹۰-۴۲-۹-۹
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
موضوع	: ایران -- تاریخ -- غزنویان، ۳۵۱ - ۵۸۲ق.
موضوع	: Iran -- History -- Ghaznevids, 962-1186
موضوع	: نثر فارسی -- قرن ۷ق.
موضوع	: Persian prose literature -- 13th century
موضوع	: ایران -- تاریخ -- سامانیان، ۲۷۹ - ۳۸۹ق
موضوع	: Iran -- History -- Samanids, 892 - 999
شناسه افزوده	: اهری، عبد الکریم بن محمد صادق، مترجم
شناسه افزوده	: دوستی، حسین، - ۱۳۳۸، مصحح
رده بندی کنگره	: DSR۷۷۰
رده بندی دیویی	: ۹۵۵/۰۵۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۶۲۳۹۴۵۱

ترجمه تاریخ یمینی (عُتبی)

تألیف

عبدالکریم بن محمد صادق اهری
(نگاشته در سال ۱۲۶۱ هـ.ق)

تصحیح و تحقیق

حسین دوستی



نشر تمثال

تهران - ۱۳۹۹



نشر تمثال

ترجمه تاریخ یمنی (عُتبی)

تألیف

عبدالکریم بن محمد صادق اهری

(نگاشته در سال ۱۲۶۱ هـ.ق)

تصحیح و تحقیق:

حسین دوستی

صفحه آرا: مهشاد میرزا علیلو

طراح جلد: محمود خانی

شماره انتشار: ۱۹

چاپ اول: ۱۳۹۹

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

بها: ۷۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۹۰-۴۲-۹-۹

انتشارات و توزیع:

تهران، خیابان آزادی، جمالزاده جنوبی، شماره ۱۶۴، طبقه ۲، واحد ۴

تلفن: ۶۶۹۲۲۹۵۵

temsai.nashr@gmail.com

همه حقوق محفوظ است. هرگونه نسخه برداری، اعم از زیراکس و بازنویسی، ذخیره کامپیوتری، اقتباس کلی و جزئی (بجز اقتباس جزئی در نقد و بررسی، اقتباس در گیومه در مستندسازی و مانند آنها) بدون مجوز کتبی از ناشر ممنوع و از طریق مراجع قانونی قابل پیگیری است.

فهرست مطالب

مقدمه مصحح	۹
دییاجه	۱۵
گفتار در بیان حالات امیر ناصرالدین سبکتکین و مبدا کار او	۱۹
گفتار در بیان فتح قلعه بُست و کیفیت تسخیر آن نواحی	۲۳
گفتار در ذکر فتح قصدار	۲۷
ذکر سلطنت نوح بن منصور سامانی و غلبه لشکر ترک به مملکت او و فرار کردن او از بخارا که دارالسلطنه او بود	۳۳
ذکر شورش سیستان و استمداد کردن خلف، حاکم آنجا از درگاه نوح بن منصور و سایر امور اتفاقیه	۳۷
ذکر انتقال منصب جلیل سپهسالاری به حسام‌الدوله تاش و فرستادن او به جانب نیشابور	۴۲
ذکر وفات عضدالدوله و مؤیدالدوله و بازگشتن فخرالدوله به سوی مملکت خویش و ضبط مملکت برادران خود و موافقت او با حسام‌الدوله تاش	۵۳
ذکر رسیدن تاش به گرگان و اقامت کردن ابوالحسن سیمجور در نسابور و مستقل بودن او در منصب سپهسالاری خراسان	۵۸
ذکر وفات ابوالحسن سیمجور و انتقال منصب او به پسرش ابوعلی و مخالفت او با نوح	۶۵
گفتار در بیان احوال فایق بعد از آن که از ابوعلی شکست خورده به مرورود رفت و مخالفت او با ولی نعمت خود، ملک نوح	۷۰
گفتار در ورود بغراخان به شهر بخارا و متواری شدن و فرار نمودن ملک نوح بن منصور	۷۲
ذکر مراجعت بغراخان به جانب ترکستان و وفات کردن او در اثنای راه و معاودت ملک نوح به مستقر سلطنت خویش	۷۵

- ذکر حالات ابوالقاسم، برادر ابوعلی سیمجور و کیفیت حال او بعد از مفارقت برادر خود..... ۹۸
- ذکر حالات امیر سیفالدوله محمود بعد از پدر و ماجرای او با برادر خود امیراسماعیل ۱۰۶
- گفتار در بیان آنچه که در میان ابوالقاسم سیمجور و بکتوزون روی داد ۱۱۱
- ذکر حالات امیر اسماعیل و فرود آمدن او از قلعه غزنین و عفو و اغماض سیفالدوله بر او .. ۱۱۴
- ذکر استقرار سلطنت به سلطان یمنالدوله و امینالملّه سلطان محمود، و آمدن خلعت به جهت او از حضرت خلیفه القادر بالله ۱۲۳
- ذکر بازگشتن عبدالملک بن نوح به سمت بخارا و حالاتی که بعد از آن روی داد..... ۱۲۵
- ذکر خروج منتصر ابوابراهیم اسمعیل بن نوح و آنچه میان او و ایلک خان و امیر نصرین ناصرالدین سبکتکین واقع شد ۱۲۷
- ذکر اسامی پادشاهان آل سامان و مقادیرایام پادشاهی و اقبال ایشان ۱۳۷
- ذکر حالاتی که در میان امیر ناصرالدین سبکتکین و خلف والی سیستان واقع شد و خاتمت کار مشارالیه و بیان آن که مملکت خلف، بر چه وجه به سلطان محمود مسلم گردید و به حیطة تصرف او آمد ۱۳۹
- ذکر کیفیت احوال شمسالمعالی قابوس بن وشمگیر و بیان وصول او به گرگان و متمکن شدن به تخت سلطنت خویش ۱۵۰
- ذکر بیان موافقت میان سلطان محمود و ایلکخان و بیان مخالفت ایشان در عاقبت کار ۱۶۲
- از جمله اعیان دولت سلطان محمود و فضلالی نشابور ابو نصر بن احمد بن علی میکائیل بود ۱۶۵
- ذکر ابو جعفر محمد بن موسی بن احمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم ۱۶۶
- ذکر سید ابوالبرکات ۱۶۷
- ذکر قاضی ابو القاسم بن حسین داودی هرات ۱۶۸
- ذکر ابو منصور احمد بن عبدالصمد شیرازی ۱۶۹
- ذکر جهادی که سلطان محمود در نواحی بهاطیه کرد و عرصه آن بلاد را با تیغ جهانسوز مسخر نمود ۱۷۰
- ذکر جهاد مملکت مولتان و مسخر گشتن آن نواحی و عزیمت سلطان به جنگ اندبال، ملک هندوستان ۱۷۳
- ذکر گذشتن لشکر ایلکخان از رود جیحون در غیاب سلطان به عزم تسخیر مملکت خراسان ... ۱۷۵
- ذکر تسخیر نمودن قلعه بهیم بغرا و شکست دادن سلطان محمود، بال بن اندبال شاه را ۱۸۱
- ذکر کیفیت آل فریغون که والیان نواحی جورجان و از جمله اقربا و اولیای سلطان بودند. .. ۱۸۴

ذکر وفات عضدالدوله و وقوع مخالفت در میان فرزندان او و رسیدن پادشاهی به بهاءالدوله بن عضدالدوله و استقرار خلافت به امیرالمؤمنین القادر بالله بعد از طایع لله و موافقت القادر بالله و اتباع او با سلطان محمود و بهاءالدوله بن عضدالدوله	۱۸۵
ذکر کیفیت احوال ابوعلی بن الیاس با پسر خویش اَلِیْسَع که از طرف آل سامان والی کرمان بودند و منتقل شدن نواحی مزبوره به تصرف عضدالدوله و بعد از وفات او به پسرش بهاءالدوله	۱۹۰
ذکر محاربه سلطان محمود در نواحی هندوستان و تسخیر قلعه نارین و بعضی از ممالک آن سمت و وقوع مصالحه در میان او و پادشاه هندوستان	۱۹۴
ذکر تسخیر نواحی غور و غلبه کردن سپاه سلطان محمود بر اهالی آن دیار و کشته شدن حاکم آنجا در عاقبت کار	۱۹۶
گفتار در بیان وقوع قحط و غلا در بلاد خراسان خاصه در نساپور و نواحی آن	۱۹۸
ذکر احوال ایلک خان و طغاکان پادشاهان ترکستان، بعد از معاودت ایشان به سوی ماوراءالنهر ..	۲۰۲
ذکر تمرّد والی قصدار و عزیمت سلطان بدان نواحی و مراجعت او به سمت غزنین با فتح و فیروزی ..	۲۰۵
ذکر حالات ابونصر بن راشد و پسر او محمد که هر دو شار غرُستان بودند	۲۰۷
ذکر تسخیر قلعه نارین و عزیمت سلطان محمود، دیگر باره به مملکت هندوستان	۲۱۳
ذکر واقعه‌ای که در سمت تابیشر که از نواحی هند است اتفاق افتاد	۲۱۷
ذکر وزارت ابوالعبّاس فضل بن احمد و خاتمت کار او	۲۱۹
ذکر وزارت شیخ جلیل احمد بن حسن رحمه الله	۲۲۳
ذکر خاتمت کار شمس المعالی قابوس بن وشمگیر و انتقال پادشاهی او بر پسرش منوچهر و وقوع قرابت فیما بین منوچهر و سلطان محمود	۲۲۶
ذکر حالات دارا بن شمس المعالی و خاتمت کار او	۲۳۳
ذکر حالات مجدالدوله بن فخرالدوله	۲۳۶
ذکر حالات بهاءالدوله و مال کار او و انتقال ملک او به پسرش ابوالشجاع	۲۳۹
ذکر وفات ایلک خان و انتقال مملکت او به برادرش طغاکان	۲۴۲
ذکر حالات ابواحمد امیر محمد بن سلطان محمود و بیان بلندی مرتبه او	۲۴۵
ذکر احوال باهرتی نامی که از جانب صاحب مصر به رسالت آمده بود	۲۴۷
ذکر حالات مأمون بن مأمون خوارزمشاه و خاتمت کار او و انتقال مملکتش به سلطان محمود ..	۲۵۰
ذکر فتح مهره و قنوج و حرکت سلطان بدان نواحی دوردست و وقوع فتوحات بسیار در آن سفر سعادت اثر	۲۵۳
ذکر معاودت سلطان از دیار هند و تعمیر نمودن مسجد جامع غزنین	۲۶۲
ذکر قتل و غارت طایفه افغان	۲۶۵

ذکر حالات ابوبکر محمد بن اسحق بن ممشاد و قاضی ابوالعلا صاعد بن محمد و آنچه در میان	
ایشان اتفاق افتاد	۲۶۸
ذکر احوال امیرنصر بن امیر ناصرالدین سبکتکین که سپهسالار سلطان محمود بود	۲۷۳
پیوستها	۲۷۵
نمایهها	۲۸۱
واژگان و ترکیبها	۲۸۷
نامها و خاندانها	۳۰۹
جایها	۳۲۱
نمودار دولت	۳۲۷
کتابنامه	۳۳۱
تصاویر	۳۳۳

مقدمه مصحح

«تاریخ یمینی» کتابی است در شرح وقایع تاریخی از اواخر سامانیان تا زمان سلطان محمود غزنوی. مؤلف کتاب، عمده گزارشات خود را به جنگ‌های سلطان محمود غزنوی در هندوستان اختصاص داده و از دید جنگ‌های جهادی در مورد لشکرکشی‌ها و پیروزی‌های سلطان محمود، داد سخن داده است. وی در گزارشات تاریخی خود به تاریخ برخی سلسله‌های دیگر معاصر سلطان محمود غزنوی نیز پرداخته است از جمله: سامانیان، امرای سیستان، آل زیار، سیمجوریان، خانیان، دیلمیان، آل فریغون، غوریان، ملوک غرشتان، خوارزمشاهیان، افغانیان و...

مؤلف این کتاب مهم تاریخی، که به زبان عربی فصیح تألیف شده و از این نظر، جزو متون ادب عرب به شمار می‌رود، مورخ و نویسنده برجسته ایرانی قرن چهارم و پنجم هـ. ق است به نام: ابونصر محمد بن عبد الجبار عتبی (متوفی ۴۲۷ هـ. ق).

وی از مردم ری بوده که در آغاز جوانی به نزد دایی خود در خراسان رفته و تحت تربیت او در علوم ادبیات عرب، فقه، حدیث، کلام و تفسیر قرآن مسلط شد. او پس از مدتی در بخارا به دربار امیر رضی ابوالقاسم نوح بن منصور (هفتمین پادشاه سامانی) راه یافت و رئیس برید نیشابور شد.

سالی چند هم صاحب دیوان رسائل عمادالدوله ابوعلی محمد بن محمد سیمجور امیر و سپهسالار خراسان شد. وی پس از چندی در غزنین، وارد دیوان رسائل ناصرالدین سبکتکین (پدر سلطان محمود غزنوی) گردید.

ابونصر عتبی مدّتی نیز نیابت شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر را در خراسان عهده‌دار شده، چند سالی نیز در نیشابور، نزد امیرنصر بن سبکتکین-سپهسالار خراسان- به سر برده است. از شرح مفصل غزوات سلطان محمود، به نظر می‌رسد که در دربار سلطان محمود نیز حضور داشته و شاید هم در آن جنگ‌ها، به ثبت وقایع مشغول بوده است.

ابونصر عتبی، در این کتاب، لقب «یمین‌الدوله» را جزو القاب سلطان محمود نام برده است، لذا کتاب تاریخ او که گاهی «تاریخ عتبی» هم نامیده می‌شود، به نام «تاریخ یمنی» معروف شده است.

او کتاب خود را به درخواست ولیعهد سلطان محمود، امیر جلال‌الدوله ابواحمد محمد، به زبان عربی نوشت، تا اهل عراق به ویژه دانشمندان بغداد، از آن استفاده نمایند.

این کتاب علاوه بر جنبه تاریخی، از نظر ادبی نیز مهم تلقی شده است و عبارات بدیع و ابیات شیوا و نثر مسجع آن در کنار داستان‌های دلکش و پندآمیز، آن را در ردیف کتب ارزشمند ادب عرب قرار داده که با ترجمه آن به زبان فارسی، در میان کتب ادب فارسی نیز جایگاه خوبی کسب کرده است.

اولین «ترجمه تاریخ یمنی» به زبان فارسی در سال ۶۰۳ هـ.ق به وسیله ابوالشرف ناصح بن ظفر بن سعد منشی جُرفادقانی (گُلپایگانی) از نویسندگان و مترجمان بنام دوره سلجوقی انجام گرفته است؛ ترجمه‌ای ارزشمند و در کمال فصاحت و سلاست، که مورد تأیید و تحسین استاد ملک‌الشعرای بهار و اساتید ادب و تاریخ ماضی و حال قرار گرفته است. این ترجمه به عنوان یک مأخذ رسمی در تاریخ غزنویان، در رده کتب دانشگاهی تدریس و تشریح شده است.

جرفادقانی «ترجمه تاریخ یمنی» را به دستور وزیر-ابوالقاسم علی بن الحسن- در روزگار اتابک ابوبکر بن محمد جهان‌پهلوان بن ایلدگز نگاشته است. او در دربار برخی از ممالیک اتابکان آذربایجان که پس از اتابک محمد جهان‌پهلوان و برادرش قزل‌ارسلان عثمان بر بخشی از ایران غربی و مرکزی دست یافته بودند، می‌زیسته است.

تاکنون ترجمه‌ها و شرح‌های متعددی بر این کتاب نگاشته شده است که مرحوم دکتر جعفر شعار در مقدمه‌ای که بر «ترجمه تاریخ یمنی» در سال ۱۳۴۵ نگاشته است به ۸ مورد شرح و ترجمه آن اشاره کرده است.^۱

اما ترجمه‌ای که در این کتاب، تقدیم خوانندگان محترم می‌گردد، جزو ۸ مورد معرفی دکتر شعار نمی‌باشد و این ترجمه تا امروز، همانند بقیه آثار مترجم آن، گمنام مانده بود! عبدالکریم بن محمد صادق اهری، از نویسندگان و علمای معروف دوره قاجاری است که در جنگ‌های ایران و روس (۱۲۴۳-۱۲۱۸ق) به درخواست قائم مقام فراهانی، اقدام به نگارش چهار رساله جهادیه نموده که اینجانب دو رساله آن را در سال ۱۳۹۸ چاپ و منتشر کرده است (دو رساله دیگر یافت نشد!).

«ترجمه تاریخ یمنی» در سال ۱۲۶۱هـ.ق به درخواست بهمن میرزا (فرزند عباس میرزای قاجار) که حاکم آذربایجان بوده، توسط عبدالکریم اهری در مدت ۳ ماه انجام گرفته است. اهری در این ترجمه، عبارات و اشعار عربی را به فارسی ترجمه کرده و برخی را نیز بدون اینکه به سیر حوادث، خدشه‌ای وارد کند، حذف کرده است. البته جغرافدقانی نیز گاهی برخی اشعار عربی را نیاورده و به اصل کتاب عتبی ارجاع داده است، اما اشعار فارسی موجود در ترجمه عتبی، براساس نظرات دکتر جعفر شعار در مقدمه «ترجمه تاریخ یمنی»، گذشته از چند بیت که از شاهنامه فردوسی و گرشاسب نامه‌اسدی است، بقیه شعرها از معین الاسلام علی بن محمد ابی الغیث، مستوفی ابوالقاسم علی بن حسن، وزیر جمال‌الدین آی ابه الغ باریک است.

اما اهری، گاهی به جای برخی اشعار عربی، ترجمه فارسی آن را آورده که احتمالاً سروده خودش می‌باشد. آثار شعری اهری در رساله‌های جهادیه او نیز به چشم می‌خورد. وی در مقدمه «ترجمه تاریخ یمنی» نیز دو بیت از اشعار خود را ذکر کرده است.

دستنویس این ترجمه به خط ابراهیم اهری در «کتابخانه و موزه اسناد مجلس شورای اسلامی» به شماره بازیابی ۴۲۰۰ در ۱۴۸ برگ (هر برگ در دو صفحه، مجموعاً در ۲۹۶ صفحه) موجود است.

۱. این مطالب از مقدمه دکتر جعفر شعار بر ترجمه تاریخ یمنی (ترجمه جغرافدقانی) و مقدمه علی قویم بر همان کتاب آورده شده است.

اینجانب بعد از بازنویسی و تطبیق این اثر با ترجمه جرفادقانی^۱ و علی قویم، به تدوین واژه‌نامه و برخی فهرست‌ها پرداخته و درنهایت از سوی «انتشارات تمثال» چاپ و منتشر شد تا به عنوان کتابی ارزشمند و تاریخی در دسترس علاقه‌مندان تاریخ و ادبیات قرار گیرد و یکی دیگر از میراث مکتوب شهرستان اهر به جوامع علمی و فرهنگی معرفی شود.

مصصح در تصحیح این کتاب، جهت سهولت مطالعه خوانندگان محترم و بر طبق آیین‌نامه مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تغییراتی را انجام داده است:

۱. کاتب این ترجمه، همه مطالب کتاب را بدون تقسیم به پاراگراف‌ها، همچنان پشت سر هم نوشته و هیچ‌جا نقطه‌گذاری و علائم نگارشی به کار نبرده است؛ لذا برای مشخص شدن حوادث و ماجراها، پاراگراف‌بندی شده و از علائم نگارشی استفاده گردیده است.

۲. در این ترجمه، برخی کلمات، به هم پیوسته نوشته شده بود که آن‌ها جدا از هم نوشته شد. مثل: خانها (خانه‌ها) مجادلها (مجادله‌ها) نامها (نامه‌ها) آنقوما (آن قوم را) یکدو (یک دو) بطریق (به طریق) و

۳. در برخی لغات، حروف ک، گ یکسان نوشته شده‌اند که اصلاح گردید. مانند: کمان (گمان)، روزکار (روزگار)، کردن (گردن) و

۴. گاهی اغلاط نگارشی توسط کاتب انجام گرفته بود که اصلاح شد: برخواست (برخاست)، حمایت (حمایت)، شیحه (شیعه) و

۵. در اصلاح نام اشخاص و اماکن، ترجمه جرفادقانی و علی قویم مورد نظر بوده و در پاورقی توضیح داده شده است.

۶. در تصحیح دستنویس منحصربه‌فرد ترجمه تاریخ عتبی، برای برطرف کردن بعضی مشکلات خطی و افتادگی در متن، از دو کتاب چاپی این اثر، به تصحیح زنده یادان دکتر جعفر شعار و علی قویم بهره جستیم که در پاورقی‌ها، نسخه کتابخانه مجلس با نشانه اختصاری «س» آورده شد و کتاب چاپی دکتر شعار با علامت اختصاری «ش» و کتاب مصصح علی قویم با رمز «ق» منظور گردید.

۱. ترجمه تاریخ یمنی، ناصح بن ظفر جرفادقانی، به اهتمام دکتر جعفر شعار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵

آثار عبدالکریم اهری:

عبدالکریم بن محمد صادق اهری، علاوه بر رساله‌های جهادیه و ترجمه تاریخ یمینی، دو اثر دیگر هم دارد: «تبیین و توضیح تاریخ بیهقی» (که در مقدمه ترجمه تاریخ یمینی از آن نام می‌برد، لکن اثری از آن یافت نشد.) و دیگری کتابی است با نام «آداب عباسی»، در آیین کشورداری که آن را به سفارش قائم مقام فراهانی (وزیر برجسته دوره قاجاریه)، جهت آموزش اصول کشورداری به عباس میرزا (ولیعهد فتحعلی شاه قاجار) نگاشته است. نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه و موزه ملی ملک (در تهران) موجود است که عکس آن به وسیله دوست فاضل و شاعر و نویسنده توانا- دکتر بهروز ایمانی (مدیرمرکز پژوهش مجلس شورای اسلامی)- در اختیار اینجانب قرار داده شد و به وسیله نشر وزین «تمثال» به زیور طبع آراسته گشت. لازم است در اینجا، از مساعدت بزرگوارانه اساتید محترم: دکتر بهروز ایمانی و دکتر علیرضا قوجه‌زاده در چاپ و نشر این اثر، صمیمانه سپاسگزاری نمایم. همچنین از همکاری صمیمانه مدیر موسسه ثامن‌الائمه - در شهرستان اهر- آقای مهندس مهدی ایمانی و از حوصله و همت همکاران ایشان، خانم‌ها: کیانفرد، انگردی که در تایپ و کارهای فنی این کتاب، مبذول داشتند تشکر می‌کنم.

و در خاتمه امیدوارم میراث مکتوب منطقه ارسباران (به مرکزیت شهرستان اهر) نظر اهل فن را جلب کرده و به عنوان یک کانون تمدن و فرهنگ و علم و اندیشه، مورد توجه مردم خود و ایرانیان فرهیخته قرار گیرد.

در این راستا، سخن ارزشمند مقام معظم رهبری- حضرت آیه ... خامنه‌ای- در معرفی منطقه ارسباران، بیانگر عظمتی فاخر است که در سال ۱۳۹۱ ش فرمودند:

- منطقه ارسباران، منطقه شجاعت است. ارسباران جزو مناطقی است که مردمش اصلاً معروفند به رشادت.

حسین دوستی

بهار ۱۳۹۹- اهر

دیباچه

هوالمستعان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على آلائه والصلوة على نبيه وآله. بر آئینه ذهن‌های صافی و مستقیم، صورت این مدّعا ظاهر و منجلی است که سلطنت و دین، گوهران یک دُرّ جند و اختران یک بُرج. دو طفلند یک شکم‌زاده، و دو نگینند در یک خاتم نهاده. دین به منزله بنیان است و سلطنت نگهبان آن. پس ملک بی سلطان، ضایع و بی آب است و بنای بی بنیان، منهدم و خراب.

لمؤلفه

دو گوهرند زی‌یک بحر، پادشاهی و دین که نظم امر دوعالم برای هر دو بهاست
اگر نباشد دین، کار آخرت همه هیچ اگر نباشد شاهی، امور دهر هباست

و بی واسطه سلطان، نظام عالم، پریشان و عوام و خواصّ، برابر و یکسان می‌شود، لهذا باید در هر عصری از اعصار، سلطانی که آراسته به زیور دین باشد برای نظام امور جمهور اقدام نماید تا خلاق در ظلّ حمایتش به فراغت، زندگانی نمایند و به رفاهیت روزگار را به سر آرند. و در این عهد میمون، قدرت ایزدی، تاج مکرمت بر سر خاقانی نهاد که داغ بندگی بر جبین جهانیان کرد و به بلندی بخت فیروز، خطّه ایران را به زیر نگین آورد. از آن مدّت که سریر سلطنت را به وجود مبارک خود آراسته، احدی به منازعت ملک برنخاسته. دولتی است خداداد و ملکی است آزاد، حافظ شریعت مصطفوی و سالک طریقت مرتضوی، سمیّ رسول

حجازی، محمّدشاه غازی-خلّدالله ملکه- که وجود بی‌منتهايش، شامل حال جهانیان است و وجود مبارکش، واسطه سکون ایرانیان. صیت عدالتش به اکناف عالم رسیده و سطوت و مهابتش، همه بلاد را ایمنی بخشیده، خاصه آذربایجان، که رشک جنان است و با فردوس برین هم‌عنان.

به علت آنکه برادر کامکارش، سایه‌افکن این سرزمین است و عالمی در ظلّ حمایتش سایه‌نشین، آنکه به راه اطاعت شاه جهان، پویان است و آنا عبد من عبید محمدگویان، زمانی از تدبیر ملک نیاسوده و دمی از ارادت سلطان بر بستر غفلت نغونده، پشت دولت محمدی و ظهیر ملت احمدی، شاهزاده کامکار، رشک شهریاران روزگار، مایه پشت گرمی جهانیان، صاحب‌اختیار جمیع ممالک آذربایجان، بهمن میوزا، بهین فرزند نایب السلطنة العلیّه عباس میوزا بن السلطان فتحعلی شاه قاجار- طاب الله ثراه- که با شهریار جهان، دو تابنده اختر یک برج شرفند و دو رخشنده گوهر یک صدف، آسمان اقبال و مجد را به مثابه آفتاب و ماهند و مایه پشت گرمی رعیت و سپاه، و همیشه، خاطر خطیر سرکار- زادالله اقباله- به تسهیل کارهای صعب متعلّق بود و علی‌الدوام، روزگار شریف را صرف مطالعه کتب و تواریخ، که در دانستن آنها، فواید بسیار است، می‌نمود و بسیاری از کتب مشکله به همت بلند او، مترجم و مبین گردیده؛ از آن جمله تاریخ یمنی که از مصنفات استاد ابونصر عتبی- رحمه الله- و مشتمل بر ذکر حالات امیر سبکتگین و سلطان محمود و برخی از احوال آل سامان و آل بویه بود.

مورخ مزبور به لغت تازی، بر فصاحت تمام، ذکر حالات سلاطین مزبوره را کرده و داد معنی داده بود و به جهت آن که دانستن لغت عرب، همه کس را میسر نمی‌شود در سال ششصد و سوم در عهد دولت الغ باریک، استاد ابوالشرف ناصح بن ظفر بن سعد جربادقانی^۱ تاریخ مزبور را ترجمه کرده بود و لیکن طریقه بیانش به سبک قدما بود و پاره‌ای الفاظ غیر مأنوسه و آشکار عربیه داشت که باعث نفرت طباع سلیمه می‌باشد. لهذا در سال هزارودویست و شصت و یکم، سرکار شاهزاده جوانبخت، عبدالکریم اهری را بعد از آنکه از شغل تبیین و توضیح تاریخ بیهقی

۱. در نسخه «ش» جربادقانی آمده، لیک در صفحه اول آن و برخی صفحات مقدمه، جربادقانی چاپ شده است.

(جربادقان یا جربادقان، یا جرباذقان، نام قدیم شهر گلپایگان می‌باشد.)

که حسب الحکم مشغول بود، پرداخت، مجدداً مشمول عنایت بی نهایت فرموده، مأمور ساختند که تاریخ مزبور را نیز به الفاظ و عبارات واضح، موافق اذهان مستقیمه، بیان نماید تا همه کس را دانستن مضامین این تاریخ به آسانی دست داده و عموم عوام و خواص را بهره‌ای از آن، حاصل گردد و محتاج به استعمال قاموس و برهان نشود و بنده ضعیف، حسب الحکم الاشرف در اواخر شهر ذیقعد همین سال به یمن اقبال سرکار شوکتدار، به خدمت محوله شروع نمود. امید که از یمن عنایت خسروی بزودی سمت انجام پذیرد. واللّه الموفق و المعین.

گفتار در بیان حالات امیر ناصرالدین سبکتکین و مبدا کار او

امیر ناصرالدین سبکتکین در بدایت حال، غلامی ترک‌نژاد بود، مخصوص به فیض الهی و آراسته به آیین سلطنت و پادشاهی و درخور وی، آثار بزرگی از او شایع و در طفلی، پرتو پادشاهی از جبین او ساطع بود.

بالای سرش ز هوشمندی می‌تافت ستاره بلندی

آثار نجابت و ذکاوت، در شمایل او روشن و پیدا و دلایل یمن و سعادت در سکون و حرکت او هویدا بود.

ابوالحسن خازن^۱ حکایت کرده است که امیر ناصرالدین در عهد سلطنت منصور بن نوح سامانی در سلک غلامان ابواسحق اُلبَتَکین، سپه‌سالار خراسان، منسلک بود و هنگامی که اُلبَتَکین به عزم خدمت درگاه سلطانی عزیمت بخارا کرد سبکتکین نیز در زمره خدم او به خدمت پای‌تخت منصور بن نوح رسید و از غایت کاردانی که داشت منشاء کارهای خطیر شده، مقبول طبع سلطانی گردید و در نزد اُلبَتَکین نیز مقرب‌ترین خدم و حشم او گردیده به منصب حاجبی ترقی کرد و مشارالیه جمیع اتباع خود را به اتباع او، امر فرمود و اعیان حضرت

سلطنت، کفایت و کاردانی او را معترف شدند و اولیای دولت، فراست و بزرگی او را منقاد گردیدند و در آن ایام که اَلْبَتَّکین را به حکومت غزنه مأمور کردند حلّ و عقد امور مشاّرالیه و اعمال و اشغال آن بلاد را به رأی رَزین و فکر صائب ناصوالدین سبکتکین سپردند و چون اَلْبَتَّکین به غزنه وارد شد، مدّتی نکشید که اجلش فرارسیده مدّت عمرش سپری شد و بعد از وفات او در دودمانش کسی که شایسته حکمرانی باشد، نبود. پس انصار و اعوان و غلامان اَلْبَتَّکین، محتاج سرداری شدند که به نظام کار ایشان قیام نماید و در این باب رأی زدند، کسی را که شایسته سرداری ایشان باشد به بزرگی قبول نمایند تا امورات آن سرحدات، قرین آشوب نشود و فتنه به خواب رفته، بیدار نگردد، و هر کسی را که اختیار کردند بر محک اعتباری چندان عیاری نداشت.

عاقبت الامر به سالاری ناصوالدین اتفاق کردند و همگان متفق القول به ریاست و سرداری او رضا داده، گردن انقیاد به ربقه اطاعتش گذاشتند و امیر ناصوالدین نیز چنان که مقتضای ذات کامل - الصّفات او بود، همه ایشان را در ظلّ حمایت خود، جا داده به مصالح ایشان قیام نمود و فراخور حال هر یک، وظیفه‌ای مقرر فرمود و نظمی تمام، به امورات آن نواحی داد و همه رعیت و سپاه به ثناخوانی و دعاگویی ناصوالدین، رطب اللّسان گشته، فرمانبرداری او را غنیمت شمردند. و چون کار لشکر و رعیت آن بلاد، منظم گردید روی به جهاد کفّار و جنگ مخالفان دیار آورد و نواحی هندوستان را که مسکن دشمنان اسلام و معبد اصنام بود، دارالحرب ساخت و همیشه، سمند عزیمت را به نهب و غارت آن نواحی تاخت و شراره شرک را که از آتش خانه‌های آن بلاد زبانه می‌زد، به آب تیغ آبدار فرونشاند و در جای معابد کفّار، مساجد و مشاهد ابرار، بنیاد نهاد و مؤمنان را در حرز امان گرفته، مشرکان را در دام هلاک، گرفتار کرد و در میانه او و آن ملاعین و مرّده شیاطین، کارزارها و مجادله‌ها رفت که ذکر آن تا قیامت، باقی خواهد ماند. و امیر ناصوالدین در تحمّل آن تکالیف، و مقاسات آن شداید، بر وجهی مصابرت نمود که قوّت بشریت از آن، قاصر می‌باشد و جز به مدد لطف الهی و تأیید ربّانی، امکان نپذیرد.

و وقتی از اوقات که امیر ناصرالدین از مجاری آن اسفار، اظهار می کرد و از سرگذشت آن احوال، اخبار می فرمود، از لفظ مبارکش صادر شد که وقتی با آن ملاعین در مصافی بودم و ایشان به کثرت عدد مستظهر بودند و اظهار سرکشی می نمودند و ما در مقدار از ایشان بسیار کمتر بودیم و مدت منازعت و قتال، دراز کشید و ساز و برگی که داشتیم تمام شد و راه استمداد و طلب زاد بسته گردید، مدتها در مضایق آن شدت و تنگنای آن گُربت بماندیم. پس اعیان سپاه و رؤس لشکر، استغاثه کردند و طریق صبرکردن بدان گونه مشقت و محنت، باز پرسیدند. من چاره ای نداشتم مگر آن که بقایای آردی که از بهر ذخیره مطبخ داشتم مانده بود، آن جماعت را در آن شریک کردم و هر روز به قدر حاجت به لقمه ای از آن می ساختیم تا این که حق تعالی، ما را نصرت داد و وعده ای که در اعلای کلمه حق فرموده است به انجام رسانید و آن ملاعین، بعضی طعمه شمشیر و بسیاری از آن طایفه، دستگیر شدند و برخی در لباس خزی و خواری روی به هزیمت آوردند. و نیز ابوالحسن از حسن تدبیر او حکایت می کند که:

در بدو حال که به منصب امارت، فایز گردید، چندان اوضاع و فسحت حال نداشت و اگر خواستی که در هفته ای یک دو نوبت، امرای دولت را مهمانی کند از مقرری خاص خود با قناعت، توفیری ساختی و چیزی زیادت نمودی تا به شرایط محافظت نام و تنگ، قیام توانستی کرد و بدان حکمت، روزگار خود را امید می داد تا این که عرصه ولایت و ایالت او وسعت پذیرفت و بر مقدار زیادت حال و مال، انفاق می فرمود تا حضرت او کعبه آمال و قبله اقبال شد و خاص و عام مشمول انعام او گشتند.

شعر

به داد و دهش خلق را وعده کرد جهان را به نام نکو عهده کرد
بیاراست گیتی به عدل و به داد به مردانگی دادِ مردی بداد

و اولین فتحی که در عهد میمون او روی نمود فتح ناحیت بُست بود.

گفتار در بیان فتح قلعه بُست و کیفیت تسخیر آن نواحی

و سبب فتح قلعه مزبور، آن شد که طغان نامی والی آن بقعه بود و بایتوزنامی، آن ولایت را به قهر و غلبه از دست او بیرون کرد و چون طغان، طاقت مقاومت بایتوز نداشت، ناچار آن نواحی را فروگذاشت و در کنف حمایت و رعایت امیر ناصرالذین گریخته از او امداد خواست، تا ولایت او را از دست خصم مستخلص کند و تعهد خدمتهای شایان کرد و قدری معین را ملتزم گردید که هر سال به طریق خراج، به خزانه معموره او فرستد و به هر وقت که حاجت افتد در زمره اعوان و انصار او منتظم بوده به مراسم خدمت قیام نماید و از آنجا که شیمه طبع و کرم نهاد آن پادشاه بود، مسئلت او را قرین اجابت فرموده و به اسعاف حاجت او تعهد کرد و با لشکری تمام به ظاهر بُست نزول فرمود و از جانبین در محاربت و منازعت، جدی بلیغ نمودند.

و امیر ناصرالذین از قلب لشکر خویش، حمله‌ای کرده لشکر خصم را در مضایق محله‌های شهر ریخت و خلقی بسیار از آن طایفه، معروض تیغ هلاک شد و بقیه السیف فرار کردند و طغان به مقر دولت خویش رسیده و مطمئن گردید و همواره زبان به شکرگویی ایادی امیر ناصرالذین مشغول داشت ولیکن در وعده‌ای که داده و در خدمتی که پذیرفته بود مدافعت و تأخیر روا داشت و اندیشه خلاف وعده و نقض عهد در دل بگردانید تا این که دلایل غدر و مکر او ظاهر گشت. و روزی در صحرا، مجمع بودند امیر ناصرالذین از طغان، تقاضایی سخت در این باب کرد و او جوابی نالایق داد و آن مقاتل، به مجادلت کشید و طغان، دست به شمشیر

یازید و با زخم شمشیر، دست ناصرالدین را مجروح ساخت و چون ناصرالدین آن بی حفاظی را از او مشاهده کرد، دست زخم‌رسیده را به شمشیر برده، طغان را زخمی منکر رسانید و خواست تا زخمی دیگر زند، هر دو لشکر در هم افتادند و غلبه و ازدحام فریقین مانع شد.

ناصرالدین فرمان داد تا اتباع و حشم او را از آن خطه بیرون کردند و عرصه آن ولایت را از خبث و فساد آن غداران، پاک گردانیدند و در مقدار یک ساعت، آن نواحی از دست آن بدکیشان، متخلص شد و طغان و بایتوز به سمت ناحیه کرمان افتادند و دیگر از بیم سطوت سبکتکین، اندیشه آن نواحی از خاطر ایشان خطور نکرد.

و امیر ناصرالدین را از جمله فواید آن نواحی ابوالفتح بُستی بود که در کثرت فضل و کمال، و بسیاری درایت و بلاغت، نظیر نداشت و دبیر دیوان بایتوز بود و چون بایتوز را از آن نواحی دور انداختند ابوالفتح از او جدا مانده و در شهر متواری شد.

و ناصرالدین را از کیفیت احوال او آگاه کردند و به احضار او مثال داد. چون به خدمت پیوست، ناصرالدین، او را به اعزاز و اکرام ملاقات کرد و به محل بلند و مرتبه اعلی، مخصوص گردانید. نویدهای خوب داد که هم چنان که در خدمت بایتوز بود به رسم کتاب موسوم باشد و آن منصب را بدو مَفوض فرمود و زمام آن شغل به دست کفایت او داد و به تقرب و اختصاص خویش مخصوص گردانید.

و مشارالیه حکایت کرده است که چون ناصرالدین، این سعادت را به من ارزانی داشت و مقرب خویشم گردانیده، دیوان رسالت را که خزانه اسرار است به من سپرد، با خود اندیشه کردم که این پادشاه را، هنوز بر احوال من وقوفی نیست و به شناسایی امانت و اعتماد من، قریب‌العهد است و مخدومی که مرا بوده است منسوب به دشمنی و مخالفت اوست، اگر صاحب‌غرضی یا حسودی درباره من بدگویی کند، تواند بود که تیر افساد او به هدف قبول رسد. چون این اندیشه در دلم جاگیر شد به ملاحظه مصلحت به خدمتش رفته گفتم منت و مرتبت، زیاده از این منصب نتواند بود که خداوند، در حق من ارزانی فرمود و بنده را بدان درجه بلند، مکرم گردانید، اما بنده، صواب، چنان دیده است که به اجازت خداوند، یک‌چندی از حضرت، دوری گزیند و هم در حمایت شهریاری، به موضعی که معین فرمایند

مقیم باشد و چون خداوند از تدبیر کار بایتوز به یکبارگی فارغ شود و این ملک از نوایب، به کلی مستخلص گردیده در مرکز ثبات قرار گیرد، آن گاه بنده، شرف دستبوسی یابد و مباشرت این منصب بر وجهی کند که از وصمت ریب و تهمت، مبرا باشد و به راه رشاد و قانون سداد مستقیم گردد.

ناصرالدین را این سخن، موافق طبع افتاد و مرا به نواحی رُخج فرستاد و فرمود که آنجا مقیم بوده منتظر مثال ما باش تا چون از حضرت ما استدعایی رود، بی توقّف روی به خدمت نهی، و بدین قرار توقیعی مرقوم فرموده حکم من در اعمال آن نواحی نافذ گردانید و من روی بدان طرف آوردم و در تفرّجگاه و نزهتگاه آن نواحی با فراغتی هر چه تمامتر روزگار گذرانیدم و شبی در قطع آن مراحل و طیّ آن منازل، شبگیر کردم و همه شب، مصاحب کواکب و مباشر مسیر مراکب بودم تا این که صبح صادق روشن گشت و به عزم ادای فریضه، فرود آمدم و چون نماز بامداد به جای آوردم بیاض روز، حجاب ظلمت از پیش سواد دیده برگرفت. در حوالی و حواشی آن صحرا، کشتزاری دیدم چون رخسار دلبران، زیبا و چون روضه بهشت، دلگشا. آراسته، چون پر طاوس، پیراسته چون بزم کیکاوس، آبی روان و کِشتی فراوان. از نزهت آن مکانم این دو بیت به خاطر آمد. خواجه:

گدا چرا نزنند لاف سلطنت امروز که خیمه سایه ابراست و بزمگه، لب کشت
چمن حکایت اردیبهشت می گوید نه عاقل است که نسیه خرید و نقد بهشت

پس درباره کوچ کردن و توقّف نمودن در آنجا تردّد کردم. کتابی با خویشتن داشتم بر سبیل تفأل باز کردم. اولین سطر از صفحه کتاب، مضمون این بیت بود. وله..

باغ فردوس، لطیف است ولیکن زنهار تا غنیمت شمری سایه بید و لب کشت

با خود گفتم فالی از این صادق تر و جایی از این موافق تر، ممکن ننگردد. پس لختی رخت و بُنه که با خود داشتم به جانب آن کشتزار تحویل کرده مدّتی در آن بقعه، در سایه عیش و رفاهیت غنودم تا مثالی موشّع به توقیع عالی به استدعا و احضار من برسید و من به خدمت شتافتم و از میامن آن حضرت، یافتم آنچه که یافتم.

و بعد از آن، دیوان رسالت تا آخر عهد ناصرالدین بدو مفوض بود و در بدایت عهد سلطان محمود هم بر آن قاعده و قرار، ملا بست و مباشرت آن شغل می کرد، چنانکه فتح نامه هایی که از انشای او شایع و مستفیض است بر ذکر آن حضرت، مقصور و در محاسن و مفاخر آن دولت، نامحصور است، تا وقتی به سببی از اسباب، از آن حضرت برمید و به دیار ترک افتاده در آن غربت، کم نام شد. و چون امیر ناصرالدین را نواحی بُست، مسلّم شد نایی از قِبل خود در آنجا گذاشته عزیمت تسخیر قصدار کرد.